

نقش روایات تفسیری در میانجی‌گری اختلافات مفسران

(مورد مطالعاتی: ظواهر آیات سوره مدّثر)

انسیه نجفی فرید^۱

چکیده

سوره «مدّثر» در جزء بیست و نهم قرآن کریم قرار دارد که بنابر نظر غالب مفسران، «مکّی» و از اولین سوره‌هایی است که بر رسول خدا ﷺ نازل شده است. موضوع آن نیز بر محور «انذار» و «نکوهش کفار» استوار است. مقاله پیش رو برگرفته از پایان‌نامه «تفسیر روایی سوره‌های مدّثر و قیامت بر مبنای روایات اهل بیت علیهم‌السلام» است. پس از بررسی گسترده نظرات مفسران ذیل آیات این سوره، این نتیجه حاصل شد که در تفسیر بسیاری از آیات، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد و فرضیه این نوشتار آن است که در چنین مواردی می‌توان با رجوع به روایات تفسیری پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام که متصل به وحی هستند، به حل این اختلافات پرداخت، بعضی نظرات را بر بعضی دیگر ترجیح داد، یا برخی دیدگاه‌ها را رد کرد، یا به نحوی بین نظرات - یا توجه به منطوق روایات - جمع کرد و یا به مفهوم قابل اعتمادتری از روایت، غیر از نظرات مفسران دست یافت. در این مقاله به بررسی ظواهر آیات سوره مدّثر که در تفسیر آن‌ها میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد و در کتب روایی و تفسیری نیز روایاتی در تبیین آن‌ها از معصومان علیهم‌السلام آمده، پرداخته شده است.

۱. کارشناس ارشد علوم حدیث، گرایش تفسیر اثری، دانشگاه قرآن و حدیث.

هدف این مقاله آن است که نشان دهد روایات رسیده از معصومان علیهم‌السلام می‌توانند - در بسیاری موارد - در میانجی‌گری و یا حل اختلافات مفسران در تفسیر آیات قرآن، نقشی اساسی و مهم ایفا کنند.

کلیدواژه‌ها: سوره مدثر، اختلافات مفسران، روایات تفسیری معصومان علیهم‌السلام.

مقدمه

قرآن کریم اساس و مبدأ اصلی معرفت دینی در اسلام است. گرچه این کتاب آسمانی به حسب اوصافی که خود برای خویش ذکر کرده، بیان (آل عمران، ۱۳۸)، تبیان (نحل، ۸۹)، کتاب مبین (مائده، ۵؛ یوسف، ۱) و به زبان عربی آشکار (نحل، ۱۰۳؛ شعرا، ۱۹۵) و برای پند گرفتن سهل و آسان است (دخان، ۵۸؛ قمر، ۱۷)، ولی هر اندیشمند بصیری که اندک آشنایی با قرآن و معارف آن داشته باشد، به خوبی می‌داند که علوم و معارف نهفته در قرآن کریم دارای سطوح و مراتب مختلفی است (روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۳۴-۳۵). همچنین قرآن در بسیاری از موارد به جزئیات و تفصیل نپرداخته و به بیان کلیات اکتفا کرده است و این امر از سوی خداوند بر عهده رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نهاده شده است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۶۰)؛ بنابراین روایات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومان علیهم‌السلام منبع اصلی و مهم تبیین، شرح و تفسیر آیات نورانی قرآن محسوب می‌شوند. منبع بودن سخن معصوم علیهم‌السلام در توضیح و تبیین کتاب خدا، هم‌زمان با نزول قرآن مطرح بوده است و خداوند در قرآن کریم از آن سخن به میان آورده و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مبین و شارح قرآن معرفی کرده است (روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۲۸۷): ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾. قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده، برایشان بیان کنی و باشد که بیندیشند (نحل، ۴۴)؛ بنابراین باید در تفسیر آیات نورانی قرآن تا حد امکان از احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت مطهر ایشان علیهم‌السلام استفاده کنیم.

مقاله پیش رو برگرفته از پایان‌نامه «تفسیر روایی سوره‌های مدثر و قیامت بر مبنای روایات

اهل بیت علیهم السلام است.^۱ سوره «مدثر» در جز بیست و نهم قرآن کریم قرار دارد که بنا بر نظر غالب مفسران، «مکی» و از اولین سوره‌هایی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۳؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۷۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۷۷؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۵). موضوع آن نیز بر محور «انذار» و «نکوهش کفار» استوار است. پس از بررسی گسترده نظرات مفسران ذیل آیات این سوره، این نتیجه حاصل شد که در تفسیر بسیاری از آیات، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد و مسئله مهم و اساسی این است که در چنین مواردی می‌توان با رجوع به روایات تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که متصل به وحی هستند، به حل این اختلافات پرداخت، بدین ترتیب که بین این دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متعارض، برخی را بر برخی دیگر ترجیح داد، یا بعضی نظرات را صراحتاً رد کرد، یا به نحوی میان نظرات مفسران - با توجه به منطوق روایات - جمع مقبولی کرد و یا اینکه روایت، با بیان تفسیر دیگری غیر از تفاسیر اجتهادی مفسران، مفهوم قابل اعتمادتری از آیه ارائه می‌کند؛ بنابراین می‌توان نقش مهم روایات را در میانجی‌گری اختلافات مفسران دریافت و به معرض نظر محققان و خوانندگان رساند. لذا در این مقاله به بررسی ظواهر آیات سوره مدثر که در تفسیر آنها میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد و در کتب روایی و تفسیری نیز روایاتی در تبیین آنها از معصومان علیهم السلام نقل شده است، می‌پردازیم.

نسبت میان تفسیر مفسران از آیات مذکور و تبیین روایات را می‌توان این‌گونه ترسیم کرد:

الف) در تفسیر تعداد بسیار اندکی از آیات میان مفسران اتفاق نظر وجود داشت که در روایات مربوطه نیز همان تفسیر از آیه مدنظر بود (لذا با مسئله اصلی و فرضیه مقاله همسو نبوده و بالتبع قابل واکاوی نیست)؛

۱. روش کار در پایان‌نامه مذکور بدین صورت بود که ابتدا آیات سوره‌های مورد نظر بر اساس تناسب محتوای آیات، به دسته‌هایی تقسیم شدند. سپس معنا و مفهوم ظاهری آیات از منابع لغوی و تفاسیر اجتهادی استخراج گردید. در گام بعد، روایات تفسیری حضرات معصومین علیهم السلام از تفاسیر روایی شیعه و همچنین کتب روایی شیعه گردآوری شد. علاوه بر اینها روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از کتاب الدر المنثور فی تفسیر المأثور استخراج گردید. در مرحله بعد هر یک از این روایات از نظر شرح روایت، گونه آن، تناسبی که با آیه مربوطه دارد و یا آسیب احتمالی متن آن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در پایان نیز آموزه‌های هدایتی آیات با توجه به «مفهوم ظاهری آیه» و «تحلیل و بررسی روایات تفسیری معصومان علیهم السلام» استخراج شد. در نهایت نیز مقایسه‌ای میان «مفهوم ظاهری آیات و مفاد تفاسیر اجتهادی» با «مفاد روایات تفسیری» آنها صورت پذیرفت.

ب) در تفسیر تعداد قابل توجهی از آیات میان مفسران اختلاف نظر و ردّ و نقد یکدیگر وجود داشت که برای آیاتی که روایتی از معصومان علیهم‌السلام در شرح و تفسیر آیه و تبیین مفهوم آن به دست ما رسیده، می‌توان تا حدّ امکان این اختلافات را حل کرد؛

ج) در بخش دیگری از این آیات که تفسیرشان مورد اختلاف مفسران بود، در روایات مصادیق و تأویل آن‌ها بیان شده است (که طبیعتاً از مسئله اصلی مقاله فاصله دارد).

لذا هدف این مقاله - به جهت کثرت موارد و نیز انطباق بیشتر با فرضیه اصلی - بررسی حالت دوم است تا نشان داده شود روایات رسیده از معصومان علیهم‌السلام می‌توانند - در بسیاری موارد - در حل اختلافات مفسران در تفسیر آیات قرآن، نقشی اساسی و مهم ایفا کنند و اگر این نکته مورد توجه مفسران قرار گیرد، در حل اختلافات و ارائه تفسیر صحیح‌تر از آیات الهی کمک بزرگی خواهد کرد، لذا باید در جهت فهم صحیح و تفسیر درست آیات نهایت کوشش خود را به کار گیرند تا بر معارف الهی بیان شده، آگاهی یابند.

روش مدنظر در مورد آیات سوره مدّثر این است که پس از ذکر توضیح مختصری از مفهوم ظاهری هر آیه، موارد اختلاف نظر مفسران را بیان کرده و سپس با ذکر روایات مربوطه، سعی می‌کنیم اقوال صحیح‌تر را بیان کنیم.

۱. تطهیر لباس ظاهر یا آلودگی‌های باطنی (آیه ۴)

﴿وَيَا بَاكَ فَطَهِّرْ﴾

آیات یکم تا هفتم، شامل دستورات مهمی است که از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر شده است. پس از آن که خداوند پیامبرش را به قیام و انداز مردم امر می‌کند، پنج دستور اساسی را به ایشان یادآور می‌شود که در رأس آن‌ها مسئله توحید قرار دارد. اولین دستور در آیه سوم، امر به بزرگ شمردن پروردگار است. دومین دستور در آیه چهارم مطرح شده است. معنای ظاهری آیه «وَيَا بَاكَ فَطَهِّرْ» این است که لباست را پاک کن. در مورد مفهوم و مراد این آیه نقل‌های متعددی در تفاسیر بیان شده است:

الف) مراد آیه تطهیر لباس ظاهری انسان است که بعضی مفسران آن را پاک کردن لباس از نجاست (التبئان، ج ۱۰، ص ۱۷۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۸)، برای نماز (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸۱)، یا در غیر آن (تمام اوقات) دانسته‌اند (الکشاف، ج ۴، ص ۶۴۵). همچنین گفته شده منظور طهارت لباس از هر گونه آلودگی نجس یا غیرنجس است (روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۳۰).

ب) لباس را کوتاه کن؛ زیرا کوتاه کردن لباس باعث جلوگیری از آلودگی و نجس شدن آن در هنگام برخورد با زمین می‌شود (مجمع البیان، همان؛ الکشاف، همان).

ج) لباس از حرام نباشد (مجمع البیان، همان).

د) همسران خود را از کفر و معصیت پاک کن تا زنان مؤمن و صالحه باشند؛ عرب به زنان با کنایه «ثیاب» می‌گوید و خداوند متعال می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ» (بقره، ۱۸۷) (همان).

ه) نفس و قلب خود را از گناهان و آلودگی‌ها پاک کن. (همان؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۱۷۲)

و) منظور اصلاح عمل (همان) و اخلاق است (المیزان فی تفسیر القرآن، همان). در کلام عرب «طهارَةُ الثَّيَابِ» به صورت کنایه برای اصلاح عمل و اخلاق به کار می‌رود (الکشاف، همان؛ فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۷۵۴).

بنابراین چنانچه ملاحظه می‌شود، در نگاه اول دو اختلاف اصلی در نظرات مفسران وجود دارد که بعضی آیه را ناظر به طهارت لباس ظاهر و بعضی آن را کنایه از طهارت قلب، عمل، اخلاق و زنان می‌دانند. ثانیاً کسانی که مراد آیه را طهارت لباس ظاهر می‌دانند نیز در مورد حد و چگونگی آن اختلاف نظر دارند.

با مراجعه اولیه به روایات، درمی‌یابیم در مورد معنای آیه، دو گروه روایت نقل شده است که اگرچه مفاهیمی مشابه از مراد آیه را ارائه می‌کنند، اما دو معادل مختلف در معنای واژه «تطهیر» ذکر کرده‌اند:

الف) جمع کردن و بالا زدن لباس (تشمیر)

در گروهی از روایات، «تطهیر» معادل «تشمیر؛ جمع کردن و بالا زدن لباس» بیان شده است.

روایت ۱:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَوَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» قَالَ: فَشَمِّرْ؛

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد آیه ﴿وَوَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ فرمودند: یعنی لباس را بالا بزن (کوتاه کن) (الکافی، ج ۶، ص ۴۵۵، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۸، ح ۵۸۳۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱۱۱۸۷؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۵؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۱۵).

فیض کاشانی در شرح این روایت توضیح می‌دهد که «شَمَّرَ الثَّوْبَ تَشْمِيرًا» به معنای «رَفَعَهُ»

آن را بالا برد» است (الوافی، ج ۲۰، ص ۷۳۱)؛ بنابراین، منظور از طهارت در اینجا بالا بردن لباس و کوتاه کردن آن برای جلوگیری از آلودگی است.

روایت ۲:

امام صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام در یک مجلس چهارصد باب علم از چیزهایی که دین و دنیای مسلمان را اصلاح می‌کند به اصحاب خود آموختند: ... شستن لباس غم و غصه را می‌برد و موجب پاکیزگی برای نماز است. ایشان در ادامه فرمودند: تَشْمِيرُ الثِّيَابِ طَهْرٌ لَهَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَأَيُّكُمْ فَطَّهَّرَ» أَيُّ فِشْمَرٍ؛ بالا بردن (کوتاه کردن) لباس مایه پاکیزگی آن است که خداوند سبحان فرموده: ﴿وَأَيُّكُمْ فَطَّهَّرَ﴾ یعنی دامن لباس را جمع کن و بالا بزن (کوتاه کن) (الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰، ج ۱۰؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۱؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۸۱، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۹۰۴).

روایت ۳:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: «وَأَيُّكُمْ فَطَّهَّرَ» وَ كَانَتْ ثِيَابُهُ طَاهِرَةً وَ إِنَّمَا أَمَرَهُ بِالتَّشْمِيرِ؛ امام کاظم علیه السلام فرمودند: خداوند متعال به پیامبر خود صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَيُّكُمْ فَطَّهَّرَ» در حالی که لباس او طاهر و پاکیزه بود و این دستور به جمع کردن و بالا زدن لباس (کوتاه کردن آن) است (الکافی، ج ۶، ص ۴۵۶، ح ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۰، ح ۵۸۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱۱۱۸۹؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۷۱، ح ۸۹).

در این روایت به خوبی مشخص می‌کند که لباس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از این امر نیز طاهر و پاک بوده و این آیه اختصاص به بالا بردن و کوتاه کردن لباس دارد.

روایت ۴:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَأَيُّكُمْ فَطَّهَّرَ» قَالَ: يَغْنِي فِشْمَرٌ، ثُمَّ قَالَ: لَا يَجُوزُ تَوْبُوكَ كَعَبِكَ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ مِنَ عَمَلِ بَنِي أُمِّيَّةَ؛ از امام محمدباقر علیه السلام در مورد سخن خداوند متعال ﴿وَأَيُّكُمْ فَطَّهَّرَ﴾ سؤال شد. ایشان

فرمودند: یعنی آن را جمع کن و بالا بزن (کوتاه کن)، سپس فرمودند: لباست نباید از قوزک پا پایین تر بیاید که این رها کردن لباس و پایین آمدن آن از کارهای بنی امیه است (دعوات الراوندی، ص ۱۳۱، ح ۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۲۶۰، ح ۱۰).

نکته مهم در این روایت این است که امام علیه السلام حدّ این کوتاهی لباس را مشخص می کنند به طوری که نباید لباس از قوزک پا پایین تر بیاید و سپس دلیل این امر را نیز توضیح می دهند.

روایت ۵:

امام صادق علیه السلام فرمودند: روزی حضرت علی علیه السلام نزد شما [کوفیان] بودند که نزد قبیله بنودیوان رفتند و سه لباس به قیمت یک درهم خریدند؛ یک پیراهن به اندازه روی قوزک پا، یک شلوار به اندازه نصف ساق پا و یک عبا. سپس دستار خود را به سوی آسمان بالا بردند و همین طور خداوند را بر لباسی که بر او پوشانده بود، سپاس می گفتند تا اینکه وارد خانه شدند. سپس فرمودند: لباسی که شایسته است مسلمان بیوشد، همین گونه است. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: **وَ لَکِن لَّایَقْدِرُونَ اَنْ یَلْبَسُوا هَذَا الْیَوْمَ وَ لَوْ فَعَلْنَاهُ لَقَالُوا مَجْنُونٌ وَ لَقَالُوا مُرَاءٍ وَ اللّٰهُ تَعَالٰی یَقُولُ «وَ ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ» قَالَ: وَ ثِیَابَکَ اِزْفَعْهَا وَ لَا تَجْرُهَا وَ اِذَا قَامَ قَائِمُنَا کَانَ هَذَا اللِّبَاسُ؛** ولی امروزه مردم نمی توانند آن گونه بیوشند و اگر ما چنین لباس بیوشیم، می گویند دیوانه و یا ریاکار است در حالی که خداوند می فرماید: **«وَ ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ»** و فرمودند: یعنی لباس های خود را کوتاه کن و بالا ببر و آن را بر زمین نکشان. هنگامی که قائم ما قیام کند، این گونه لباس، رایج خواهد بود (الکافی، ج ۶، ص ۴۵۶، ح ۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱۱۱۸۸؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۶؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۵۹، ح ۵۲).

ب) کوتاه کردن لباس (تقصیر)

گروه دیگری از روایات، «تطهیر» را به «تقصیر؛ کوتاه کردن» معنا کرده اند. دو روایت در این باره نقل شده است.

روایت ۶:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مَعْنَاهُ ثِيَابَكَ فَقَصِّرْ؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: یعنی لباست را کوتاه کن (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۱؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۵، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۱، ح ۵۸۴۶).

روایت ۷:

سلمه بن یزید قلانس گوید: در خدمت امام باقر عليه السلام بودم که امام صادق عليه السلام نیز وارد شدند. امام باقر عليه السلام فرمودند: پسر من! آیا پیراهنت را تمیز نمی‌کنی؟ امام صادق عليه السلام رفتند. ما گمان کردیم که چیزی به لباس حضرت رسیده، وقتی برگشتند، امام باقر عليه السلام فرمودند: باید لباس این‌طور باشد. ما عرض کردیم: خداوند ما را فدای شما گرداند! پیراهن او چگونه بود؟ فرمودند: پیراهن او بلند بود، من به او دستور دادم که آن را کوتاه کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَيُّهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (الکافی، ج ۶، ص ۴۵۷، ح ۱۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱۱۱۹۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۸).

برخی شواهد فقهی نیز ارتباط کوتاه کردن لباس و بالازدن آن را با طهارت و پاکی نشان می‌دهد.

جمع بندی

در تمام روایات این نکته نهفته است که اولاً منظور از «ثیاب» در این آیه، همان لباس ظاهری است، ثانیاً مراد آیه طهارت و پاکی لباس ظاهر از هر گونه آلودگی است و ثالثاً بالابردن و کوتاه کردن لباس به طوری که با زمین در تماس نباشد، مانع از آلودگی آن خواهد شد و از مفاهیم این آیه است؛ بنابراین، طبق روایات صحیح‌تر آن است که بگوییم مفهوم و تفسیر آیه ناظر به همین لباس ظاهر و خودداری از آلوده شدن آن است.

۲. نهی از بزرگ بینی کارها یا افزون طلبی (آیه ۶)

﴿وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُوا﴾

در آیه «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُوا» به چهارمین دستور خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: نَظَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى رَجُلٍ قَدْ لَبَسَ قَمِيصًا يُصِيبُ الْأَرْضَ فَقَالَ: مَا هَذَا ثَوْبٌ ظَاهِرٌ؛ امام صادق عليه السلام به مردی نگریستند که دامن پیراهنش بر زمین می‌کشید. فرمودند: این پیراهن نمی‌تواند پاک باشد (الکافی، ج ۶، ص ۴۵۸، ح ۱۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱۱۱۹۱؛ مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۳۳۹؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۲، ح ۵۸۵۰).

برای لفظ «مَنْ» دو معنا در کتب لغت گفته شده: الف) این کلمه به معنای «قطع» (معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۲۶۷؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۱۷۳؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۸۱) یا «قطع الخیر، بریدن و پایان بخشیدن به کار خیر» (العین، ج ۸، ص ۳۷۴) است؛ ب) به معنای «احسان» (همان) و «نعمت و بخشش» (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۱۵) نیز هست. برای «استکثار» نیز دو معنا ذکر شده: الف) طلب فزونی (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۷۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۹؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۱۸)؛ ب) چیزی به چشم انسان بزرگ بیاید (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸۴؛ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۱، ص ۴۱۷).
با توجه به مطالب فوق، مفسران در مورد معنا و مفهوم کلی آیه نظرات مختلفی مطرح کرده‌اند:

الف) بخششی را برای آن که به تو بیش از آن داده شود، عطا نکن (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۷۳؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۴۶) و این آیه نهی و منع از ربای حرام است (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۱).
ب) با این تبت که بخششی را در نظر مردم بزرگ جلوه دهی، بخشش نکن (الجواهر الثمین، ج ۶، ص ۳۱۱؛ روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۳۳).

ج) ظاهراً مراد، منت بر خداست (قاموس قرآن، ج ۶، ص ۹۲) یعنی در حسنات و کارهای خوبت بر خدا منت نگذار که کار خودت را زیاد بینی و منظور از «مَنْ» یادآوری نعمت است به طوری که موجب ناراحتی و مکدر کردن احسان برای کسی شود که در حق او احسان انجام شده (التبیان، همان).

د) آنچه را که خداوند از نبوت و قرآن به تو اعطا کرده منت نگذار تا به خاطر آن از مردم طلب پاداش زیادتر کنی (همان) یا بر امت خود برای ابلاغ رسالت منت نگذار (مجمع البیان، همان) تا پاداش بیشتری از آن‌ها طلب کنی (کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۱۵؛ الجواهر الثمین، همان).

ه) برای بخششت بر مردم منت نگذار که طالب زیادتر از آنچه را که داده‌ای باشی زیرا متاع دنیا قلیل و کم است و منت هم عمل را مکدر و زشت می‌کند (مجمع البیان، همان).

و) عمل خود را تضعیف نکن و در این عمل کوتاهی مکن تا بدین وسیله بخواهی بگویی که همین اندازه کار بس است، در نتیجه طاعت خود را بزرگ جلوه دهی (التبیان، همان). «تمنن یعنی ضعیف مپندار و این کلمه برگرفته از این عبارت معروف عرب است که می‌گوید: حبل منین یعنی ریسمانی ضعیف» (روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۳۲).

بنابراین، مفسران با توجه به اختلاف نظری که در تبیین معنای لغوی «لَا تَمُنُّنَ» و «تَسْتَكْبِرُ» دارند، دیدگاه‌های متفاوتی نیز برای مفهوم و مراد کلی آیه ذکر کرده‌اند. همچنین درباره این مسئله که آیه ناظر به روابط انسانی است یا در مورد ارتباط انسان با خداست نیز اختلاف نظر وجود دارد.

با بررسی اولیه روایات تفسیری این آیه درمی‌یابیم که دو مفهوم برای آن در روایات حضرات معصومین علیهم‌السلام بیان شده است:

الف) زیاد نشمردن کار خیر انجام شده برای خدا

روایت ۱:

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی پس از بیان مهم بودن ذکر خداوند و اینکه محدودیتی برای آن وجود ندارد، می‌فرماید:

وَقَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ» قَالَ: لَا تَسْتَكْبِرُ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ؛
امام صادق علیه‌السلام درباره گفتار خداوند تعالی در آیه «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ» فرمودند: یعنی آنچه کار خیر برای خدا انجام دادی، آن را بیش‌شمار (الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۵۴، ح ۸۹۸۶؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۷۵، ح ۸۶۵۳؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۴، ح ۱).

با توجه به این روایت مشخص می‌شود که مراد از «تَسْتَكْبِرُ» این است که چیزی به چشم انسان بزرگ بیاید و کار خود را زیاد به شمار آورد. از طرف دیگر این روایت آیه را ناظر به عدم زیاد شمردن کار خیر در مقابل «خداوند» می‌داند.

ب) عدم انتظار متقابل برای بخششی بیشتر و بهتر از بخشش خویش

گروه دوم از روایات که شامل دو حدیث است، آیه را اینگونه تبیین می‌کنند که هدیه و بخششی را به کسی نده تا در مقابل، انتظار چیزی بیشتر از آن را داشته باشی.

روایت ۲:

«وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ» فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ: لَا تُعْطِيَ الْعَطِيَّةَ تَلْتَمِسُ أَكْثَرَ مِنْهَا؛

امام صادق علیه‌السلام در معنای این آیه فرمودند: یعنی چیزی عطا نکن که چشم داشت

بیشتر از آن را داشته باشی (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۳؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۴۴ و ج ۹، ص ۲۴۴).

روایت ۳:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: مِنَ السُّخْتِ... الْهَدِيَّةُ يُلْتَمَسُ أَفْضَلُ مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ»؛

امام صادق عليه السلام از امیرمؤمنان علی عليه السلام روایت می‌کنند که ایشان فرمودند: از مال نامشروع و حرام، هدیه‌ای است که با انگیزه باز پس گرفتن هدیه بهتری داده می‌شود و این است تفسیر سخن خداوند: «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ» (الجعفریات، ص ۱۸۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۶۹، ح ۱۴۷۷۳؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۲۳۵).

این روایت اولاً بیانگر این است که در این آیه «تَمُنُّنٌ» می‌تواند به معنای «بخشش و احسان» باشد و ثانیاً معنای «تَسْتَكْبِرُ» در اینجا طلب فزونی نیز هست.

جمع بندی

با توجه به روایات، اولاً این آیه از یک طرف می‌تواند ناظر به رابطه انسان با خدا باشد، بدین صورت که انسان کار خیری را که برای خداوند انجام داده، زیاد به شمار نیاورد و از طرف دیگر در مورد روابط انسانی این نکته را تذکر می‌دهد که انسان‌ها نباید به صورتی میان هم بخشش کنند و هدیه بدهند که از طرف مقابل انتظار هدیه‌ای بیشتر و بهتر داشته باشند. ثانیاً درمی‌یابیم که در این آیه «تَمُنُّنٌ» به معنای «بخشش و احسان» نیز هست. ثالثاً «تَسْتَكْبِرُ» در این آیه هم به معنای «بزرگ‌بینی کار خیر» و هم به معنای «طلب فزونی» است.

۳. مراد از «صَعُودًا» و نوع عذاب آن (آیه ۱۷)

﴿سَأَرْهَقُهُ صُعُودًا﴾

چنانچه در کتب تفسیری و حدیثی شیعه و سنی آمده، آیات ۱۱ تا ۳۱ سوره مدثر در مورد ولید بن مغیره مخزومی نازل شده است.^۱ در آیه هفدهم خداوند به عذاب وی اشاره می‌کند که مفسران

۱. برای مطالعه بیشتر در این مورد به پایان‌نامه «تفسیر روایی سوره‌های مدثر و قیامت بر مبنای روایات اهل بیت علیهم السلام»، انسبه نجفی فرید، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دفاع شده در دانشگاه قرآن و حدیث، استاد راهنما: دکتر محمدعلی مهدوی‌راد، ۱۳۹۳)، صص ۸۹-۹۰ مراجعه شود.

دیدگاه‌های متفاوتی در تفسیر آن بیان کرده‌اند:

الف) این آیه به عذاب اخروی ولید اشاره دارد (تفسیر مناهج البیان، جزء ۲۹، ص ۱۸۷). مفسران با توجّه به معنای لغوی «صَعُود» آن را به گردنه‌ای که بالا رفتن از آن دشوار است (تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۷؛ کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۱۸) معنا کرده‌اند. همچنین گفته‌اند منظور این است که عذاب سختی او را فراخواهد گرفت (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۵؛ روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۳۶). «صعود» به گردنه صعب العبور کوه می‌گویند (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۷۷) که عذاب دشوار ولید به گرفتار شدن او در گردنه سخت کوه که بالا رفتن از آن مشکل است، تشبیه شده است (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸۶).

ب) ممکن است این آیه اشاره به عذاب دنیوی ولید داشته باشد؛ بدین صورت که بیان می‌کند ما به زودی او را مجبور می‌کنیم از قلّه صعب العبور زندگی بالا رود و سپس از فراز آن قلّه او را به زیر می‌افکنیم؛ چنانچه در تاریخ نیز آمده است که ولید بعد از رسیدن به اوج قلّه پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی، چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتباً مال و فرزندان خود را از دست می‌داد (تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۱۹).

همان‌طور که مشاهده شد اختلاف میان این دو نظر که یکی بر عذاب اخروی تأکید دارد و دیگری به عذاب دنیوی تکیه کرده، زاویه زیادی با یکدیگر دارند. خصوصاً که حتی در نظریه الف) نیز کیفیت عذاب باز هم دارای وجوه متعدّد اختلافی بود. اکنون مسئله مهم اینجاست که آیا با رجوع به روایات تفسیری این آیه می‌توان به حل این اختلاف پرداخت؟

در تبیین آیه «سَأْرَهُهُ صُعُوداً» و معنای کلمه «صَعُود»، سه روایت نقل شده که در همه آنها، «صَعُود» نام کوهی در آتش و محلّ عذاب گنهکاران است و چنانچه در ادامه مشاهده خواهیم کرد، هر حدیث، وصفی از آن را ذکر می‌کند.

الف) موقعیت «صَعُود» نسبت به دیگر مواضع آتش

روایت ۱:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ فِي جَهَنَّمَ جَبَلًا يُقَالُ لَهُ صَعُودٌ وَإِنَّ فِي صَعُودِ لَوَادِيًا يُقَالُ لَهُ سَعْرٌ وَإِنَّ لَفِي [فِي] قَعْرِ سَعْرٍ لَجَبًا يُقَالُ لَهُ هَنْهَبٌ كُلَّمَا كَشِفَ غِطَاءُ ذَلِكَ الْجَبِّ صَحَّ أَهْلُ النَّارِ مِنْ حَرِّهِ وَذَلِكَ مَنَازِلُ الْجَبَّارِينَ؛

همانا در جهنّم کوهی است که آن را «صعود» گویند و در آن کوه دژه‌ای است که آن را

«سقر» نامند و در آن سقر چاهی است که آن را «ههب» خوانند، هر بار که پرده از روی آن چاه برکشند، از شدت حرارتش اهل دوزخ فریاد کنند و آن جایگاه بیدادگران و جباران است (المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۳۸؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۹؛ کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۱۸).

بنابراین، «صعود» کوهی در جهنم است و دژه‌ای در آن وجود دارد که آن را «سقر» می‌نامند و جایگاه عذاب ستمگران است.

ب) چگونگی عذاب در «صعود»

روایت ۲:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «صُعُودًا» جَبَلٌ فِي النَّارِ مِنْ نُحَاسٍ يَعْمَلُ عَلَيْهِ حَبْتَرٌ لِيَضَعَهُ كَارِهًا فَإِذَا ضَرَبَ يَبْدِيهِ عَلَى الْجَبَلِ ذَابَّتَا حَتَّى يَلْحَقَ بِالرُّكْبَتَيْنِ فَإِذَا رَفَعَهُمَا عَادَتَا فَلَا يَزَالُ هَكَذَا مَا شَاءَ اللَّهُ؛

«صعود» کوهی در جهنم از مس است که حبتر (خلیفه اول) (بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۲۳) را وادار می‌کنند بر آن بالا رود. وقتی دستش را بر روی کوه می‌گذارد، دو دستش ذوب می‌شود به طوری که این ذوب شدن تا به زانوایش می‌رسد، باز تا دست بلند می‌کند آن دو دست به حالت اول بر می‌گردد و این ماجرا همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که خدا بخواهد (تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۰۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۸، ح ۱۱۲۰۹، کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۲۵، ح ۴۱).

این حدیث علاوه بر اینکه «صعود» را به عنوان کوهی در آتش معرفی می‌کند، جنس آن را نیز بیان کرده و یکی از مصادیق مجرمانی را که در آنجا عذاب می‌شوند، نام برده و شدت سختی و چگونگی عذاب وی را شرح می‌دهد.

روایت ۳:

عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: «الصُّعُودُ» جَبَلٌ فِي النَّارِ يَضَعُهُ فِيهِ الْكَافِرُ سَبْعِينَ حَرِيفًا ثُمَّ يَهْوَى وَهُوَ كَذَلِكَ فِيهِ أَبَدًا؛

«صعود» کوهی در آتش است که کافر هفتاد سال از آن بالا می‌رود، سپس دوباره فرو می‌افتد و او همیشه و جاودانه در آتش این چنین است (الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۲۸۳).

در این روایت نیز «صعود» را کوهی در آتش معرفی می‌کند و جاودانگی عذاب کافر را در بالا رفتن و پایین افتادن از آن در توصیف شدت سختی عذاب وی توضیح می‌دهد.

جمع‌بندی

بنابراین، روایات فوق اولاً اختلاف بین دو دیدگاه «الف» و «ب» را حل می‌کند و توضیح می‌دهد که آیه اشاره به «عذاب اخروی» دارد؛ ثانیاً اختلافی که در نظر «الف» مبنی بر نوع این عذاب اخروی وجود داشت را برطرف کرده و چگونگی آن را شرح می‌دهد.

۴. چیستی و جایگاه «سقر» (آیه ۲۶)

﴿سَأْصَلِيهِ سَقْرًا﴾

«سقر» در لغت به معنای سوزاندن و تغییر دادن به وسیله آتش است (معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۸۶). مؤلف التحقیق فی کلمات القرآن الکریم معنای اصلی این کلمه را حرارت شدیدی می‌داند که موجب تغییر رنگ یا صفتی می‌شود و در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که «سقر» اسم علم برای «التار؛ آتش» است و محل آتش و مکان آن همانند جهنم، نیست (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۴۹). دیگر صاحب‌نظران نیز در مورد معنای «سقر» چندین نظر مختلف ذکر کرده‌اند: ۱- یکی از ابواب جهنم؛ ۲- یکی از درکات جهنم (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۶)؛ ۳- اسمی از اسماء جهنم؛ ۴- نامی برای «التار؛ آتش» (التیان، ج ۱۰، ص ۱۷۹، العین، ج ۵، ص ۷۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۱۴).

این اختلاف نظر در مورد معنای «سقر» موجب شده تا بعضی این آیه را بدل (الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۰) از آیه «سَأْزُهِقُهُ صَعُودًا» (مدثر، ۱۷) و یا بیان و توضیحی برای آن (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸۸) بدانند. همچنین در مقابل نیز این دیدگاه مطرح شده که التزامی وجود ندارد تا آیه «سَأْصَلِيهِ سَقْرًا» حتماً بدل از «سَأْزُهِقُهُ صَعُودًا» باشد و قول خداوند متعال در آیه «سَأْصَلِيهِ سَقْرًا» تهدید دیگری برای ولید است و بعید نیست که تفاوت این دو آیه به دلیل اختلاف جایگاه‌های عذاب باشد و ممکن است هر یک از این آیات ناظر به جایگاه مستقلی از جهنم و جدای از دیگری باشد (مناهج البیان، جزء ۲۹، ص ۱۹۱)؛ و معنای آیه چنین است که به زودی او را به سفر وارد خواهیم کرد.

چنانچه ملاحظه می‌شود در میان مفسران اولاً در مورد چیستی «سقر» و مکان بودن یا نبودن آن اختلاف است و ثانیاً اگر «سقر» نام مکان است، در مورد حدّ این مکان نیز اختلاف است که دقیقاً به چه محدوده‌ای از مکان عذاب گنهکاران، این نام اطلاق می‌شود و ثالثاً به دلیل همین اختلاف، در مورد مفهوم این آیه و ارتباطش با آیات پیشین نیز اختلاف نظر وجود دارد. پس از بررسی روایات، درمی‌یابیم که اختلافات فوق را می‌توان با رجوع به احادیث برطرف کرد. سه گروه روایت در مورد چیستی و اوصاف «سقر» نقل شده‌اند که عبارت‌اند از:

الف) دژه‌ای سوزان در آتش

گروه اول از روایات، «سقر» را «دژه ای» در آتش معرفی کرده و هریک به گوشه‌ای از ویژگی آن اشاره می‌کنند.

روایت ۱:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِّلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ سَقْرٌ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ؛

در جهنم دژه‌ای به نام «سقر» برای متکبران است که از شدت حرارت خود به خدای عزوجل شکایت کرد و از او درخواست کرد اجازه دهد نفس کشد و بدمد، پس چون نفس کشید، جهنم شعله‌ور شد (المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۳۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۱۰؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۵، ح ۲۰۷۸۶).

«وادی» به دژه و شکاف بین کوه‌ها و تپه‌ها می‌گویند (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۵۴). در این روایت «سقر» را به عنوان دژه‌ای بسیار سوزان که جایگاه عذاب متکبران می‌باشد، معرفی کرده است؛ بنابراین، «سقر» یک قسمتی از کلّ مکان عذاب گنهکاران در آخرت است و منظور از «سقر»، کلّ مکان جهنم و آتش نیست.

روایت ۲:

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّبْرِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ: يَا إِسْحَاقُ إِنَّ فِي النَّارِ لَوَادِيًا يُقَالُ لَهُ سَقْرٌ لَمْ يَتَنَفَّسْ مُنْذُ خَلَقَهُ اللَّهُ لَوْ أَدْنَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي التَّنَفُّسِ بِقَدْرِ مِخِيطٍ لَأَحْرَقَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَعَوَّدُونَ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الْوَادِي وَ تَنْبِيهِ وَ قَدْرِهِ وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ لِأَهْلِهِ...؛

ای اسحاق به راستی در دوزخ یک دژه‌ای است که «سَقَر» نام دارد. از روزی که خدایش آفریده تاکنون ندمیده و اگر خدا اذنش دهد که به اندازه سوزنی بدمد، آنچه بر روی زمین است می‌سوزد، اهل دوزخ از سوزش و بوی بد و کثیف بودن این دژه پناهنده می‌شوند (الخصال، ج ۲، ص ۳۹۸، ح ۱۰۶؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۱۵؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۷؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۵، ح ۲۲۵ و ص ۲۶۶، ح ۱۰۷۳؛ کنزالدقائق، ج ۲، ص ۴۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۷۷ و ج ۱۲، ص ۳۷، ح ۲۰).

در این روایت نیز «سَقَر» را به عنوان دژه‌ای بسیار سوزان در کل آتش و دوزخ معرفی کرده است. با توجه به این روایت نیز «سَقَر» یک قسمتی از کل مکان عذاب گناهکاران در آخرت محسوب می‌شود و منظور از «سَقَر» کل جهنم و آتش نیست.

روایت ۳:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ فِي جَهَنَّمَ جَبَلًا يُقَالُ لَهُ صَعُودٌ وَإِنَّ فِي صَعُودٍ لَوَادِيًا يُقَالُ لَهُ سَقَرٌ وَإِنَّ لَفِي إِيَّاهِ قَعْرٍ سَقَرٍ لَجَبًا يُقَالُ لَهُ هَبْهُبٌ كُلَّمَا كُشِفَ غِطَاءُ ذَلِكَ الْجَبِّ صَحَّ أَهْلُ النَّارِ مِنْ حَرِّهِ وَذَلِكَ مَنَازِلُ الْجَبَّارِينَ؛

همانا در جهنم کوهی است که آن را «صعود» گویند و در آن کوه دژه‌ای است که آن را «سَقَر» گویند و در آن سقر چاهی است که آن را «ههب» خوانند، هر بار که پرده از روی آن چاه برکشند، از شدت حرارتش اهل دوزخ فریاد کنند و آن جایگاه بیدادگران و جباران است (المحاسن، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۳۸؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۲؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۹؛ کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۴۶، ح ۴۶).

این روایت نیز به تبیین موقعیت «سَقَر» نسبت به «صعود» که در آیه هفدهم ذکر شده بود، می‌پردازد و «سَقَر» را دژه‌ای در کوه «صعود» معرفی می‌کند و سپس به توضیح عذاب سخت و سوزان آنجا می‌پردازد و آن را جایگاه ستمگران خوانده است؛ بنابراین، «سَقَر» و «صعود»، دو موقف و جایگاه متفاوت در دوزخ هستند که منظور از هر کدام تنها قسمتی از کل دوزخ است و نه تمام فضای آتش و کل مکان عذاب در آخرت؛ بنابراین، می‌توان با توجه به این روایات، این نظر مفسران را که آیه ۲۶ بدل برای آیه ۱۷ و یا توضیح آن است، نادرست دانست و هر یک از این دو آیه اشاره به جایگاه عذابی متفاوت از دیگری دارد.

ب) یکی از ابواب آتش

روایات گروه دوم، «سَقَر» را یکی از «دَر» های آتش معرّفی می کنند.

روایت ۴:

وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: ... أَبْوَابُ النَّارِ سَبْعَةٌ جَهَنَّمُ وَالْحُطْمَةُ وَالظِّي وَ السَّعِيرُ وَ سَقَرٌ وَ هَاوِيَةٌ وَ الْجَحِيمُ...؛

درهای آتش هفت در است: جهنّم، حطمه، لظی، سعیر، سقر، هاویه، جحیم (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۱۸، ح ۴۵۳۵).

بنابراین روایت، «سَقَر» یکی از درهای هفت گانه آتش و «جهنّم» هم نام یکی دیگر از درهای آتش و دوزخ است. دَقّت در این نکته ضروری است که جهنّم اگر چه در اصطلاح به کلّ جایگاه عذاب گنہکاران در جهان آخرت می گویند ولی خودش تنها یکی از درهای آتش و متفاوت از «سقر» است.

روایت ۵:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: لِلنَّارِ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الْمُشْرِكُونَ وَ الْكُفَّارُ مِمَّنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ بُنَوَامِيَّةٌ هُوَ لَهُمْ خَاصَّةٌ لَا يُزَا جِمُّهُمْ فِيهِ أَحَدٌ وَ هُوَ بَابُ لَظِي وَ هُوَ بَابُ سَقَرٍ وَ هُوَ بَابُ الْهَآوِيَةِ...؛

برای آتش، هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون وارد می شوند. از یک در مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم بهم زدن به خدا ایمان نداشته اند، داخل می شوند. از یک در بنی امیه وارد می شوند که این در مخصوص آنهاست و کسی در آن مزاحمت ندارد. آن درها، لَظِي، سَقَر و الْهَآوِيَةِ هستند (الخصال، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۵، ح ۱۱).

در این روایت نیز «سَقَر» به عنوان یکی از «درهای آتش» معرّفی شده است.

ج) چهارمین طبقه آتش

امیرالمؤمنین عليه السلام در روایتی اشاره می کنند که دوزخ متشکل از طبقاتی است که روی یکدیگر قرار دارند؛ تعداد آن ها هفت طبقه است که «سَقَر» طبقه چهارم آن محسوب می شود.

روایت ۶:

رُويَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَّ جَهَنَّمَ (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ) (حجر، ۴۴) أَطْبَاقٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَ وَضَعَ إِخْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى فَقَالَ هَكَذَا وَ أَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْجِنَانَ عَلَى الْعَرْضِ وَ وَضَعَ النَّبْرَانَ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ فَأَسْفَلُهَا جَهَنَّمُ وَ فَوْقَهَا لُظَى وَ فَوْقَهَا الْحَطْمَةُ وَ فَوْقَهَا سَقَرٌ وَ فَوْقَهَا الْجَحِيمُ وَ فَوْقَهَا السَّعِيرُ وَ فَوْقَهَا الْهَآوِيَةُ؛

جهنم هفت طبقه دارد که بعضی بالای بعضی دیگر است و ایشان دستهای خود را روی هم قرار دادند و فرمودند: این چنین است و نیز خداوند بهشت را بسیار گسترده و پهن قرار داد و آتش دوزخ را نیز روی یکدیگر قرار داد که پایین‌ترین طبقه آن جهنم نام دارد و طبقه روی آن لظی نامیده می‌شود و طبقه روی آن حطمه است و طبقه بالاتر سقر و طبقه بالاتر جحیم است و طبقه روی آن سعیر و آخرین طبقه هاویه نام دارد (مجمع البيان، ج ۶، ص ۵۱۹؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۱۱۴؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۰۴ و ج ۳، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۴۵).

با توجه به این روایت نیز «سقر» تنها نام یک طبقه از کل آتش است. این روایت به نوعی جمع بیان «طبقات» و «ابواب» برای دوزخ است و با ترسیم ساختار شکلی فضای دوزخ، این نکته را بیان می‌کند که منظور از «باب» همان طبقه است که در ادامه ترتیب این طبقات را بیان کرده و متوجه می‌شویم که «سقر» و «جهنم» هر یک نام طبقه خاصی از آتش و دوزخ است. ممکن است در ظاهر بین روایات چهارم و ششم از نظر ترتیب طبقات جهنم اختلاف باشد، اما این اختلاف ظاهری بدین صورت قابل رفع است که در روایت ششم، امام علی عليه السلام ترتیب طبقات را بیان می‌کنند ولی در روایت چهارم هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طبقات را به ترتیب نام برده باشند و ایشان در این حدیث تنها نام باب‌های آتش را بدون بیان ترتیب ذکر می‌کنند؛ بنابراین، اختلافی در متن این دو روایت وجود ندارد.

جمع‌بندی

با توجه به روایات فوق نتیجه می‌گیریم که اولاً «سقر» یک «مکان» در عالم آخرت و «محل» عذاب است؛ بنابراین، می‌توان نظری را که «سقر» را تنها نام دیگری برای آتش نامیده بود و بر این عقیده بود که مکان نیست، نادرست دانست. ثانیاً این نظر که مقصود از «سقر» در این آیه کل فضای دوزخ و مکان عذاب گنهکاران می‌باشد، نادرست است، بلکه «سقر» یک قسمتی از کل

دوزخ و آتش است که با اوصافی همچون درّه، باب و طبقه بیان شده و علاوه بر این، جایگاه مستقلی نسبت به «صعود» است که در آیه ۱۷ آمده است؛ بنابراین «سقر» و «صعود» دو موقف و جایگاه متفاوت در دوزخ هستند، در نتیجه می‌توان گفت این دیدگاه مفسران که آیه ۲۶ بدل برای آیه ۱۷ و یا توضیح آن باشد، نادرست به نظر می‌رسد و جای تأمل بیشتر دارد.

۵. متعلق عدد نوزده در آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ (آیه ۳۰)

با توجه به آیات قیامت و آیه بعدی می‌توان فهمید که این آیه تعداد ملائکه موکل و عهده‌دار عذاب را بیان می‌کند و تقدیر آن چنین است: «عَلَى تِسْعَةِ عَشَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۸۰، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۶). اما مفسران در مورد مرجع ضمیر «ها» در این آیه اتفاق نظر نداشته و سه نظر بیان کرده‌اند.

الف) به قرینه جملات قبلی آیه، مرجع آن «سقر» که مؤنث است، می‌باشد (التبیان، همان).
ب) با توجه به آیه بعد، ﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً﴾، مرجع آن «النار؛ آتش» است که مطلق آتش منظور است و به طبقه خاصی از جهنم اختصاص ندارد (روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۴۰).

ج) این ضمیر به «دوزخ و جهنم» برمی‌گردد (تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۳۲).

آیت‌الله ملکی میانجی در تفسیر مناهج البیان توضیح می‌دهد که چون طبق روایات، «سقر» یک موطن خاصی از جهنم است، بنابراین مطلق جهنم و النار نمی‌تواند منظور آیه باشد (مناهج البیان، جزء ۲۹، ص ۱۹۴).

بنابراین، مفسران در مورد اینکه مرجع ضمیر «ها» در این آیه چیست و این تعداد نوزده موکل عذاب در کجا مستقر هستند، اختلاف نظر دارند.

با توجه به روایتی از رسول خدا ﷺ می‌توان این اختلاف را حل کرد. از ابن عباس نقل شده زمانی که پیامبر اکرم ﷺ به رسالت برگزیده و مأمور شدند تا مردم را به شهادت «لا اله الا الله وحده لا شریک له» دعوت نمایند، ایشان نامه‌ای نیز به یهودیان خیبر نوشتند. آن‌ها این نامه را نزد رئیس خود عبدالله بن سلام برده و وی آن را خواند. پس از بحثی که میان او و اطرافیان در مورد حقیقت پیامبری رسول اکرم ﷺ و کلام ایشان صورت گرفت، تصمیم گرفتند برای آزمودن حضرت ﷺ، ۱۴۰۰ مسئله از تورات مطرح کرده و از ایشان سؤال کنند. روزی عبدالله بن سلام خدمت رسول خدا ﷺ رسید و تمام این سؤالات را پرسید و مطابق متن روایت یکایک جواب‌ها را

نیز براساس تورات تأیید می‌کند. او از تعدادی عدد هم سؤال کرد که از جمله آن‌ها عدد «تِسْعَةَ عَشَرَ؛ نوزده» بود که پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ او فرمودند:

وَأَمَّا التَّسْعَةَ عَشَرَ فَهِيَ سَقَرٌ لَا تَبْقَى وَلَا تَذُرُ لَوَاحِةً لِّبَشَرٍ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (مدثر، ۲۸-۳۰) (الإختصاص، صص ۴۲-۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۳۵).

در این روایت ملاحظه می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ عدد ۱۹ را متعلق به «سقر» می‌دانند و سپس به آیه مورد بحث استناد می‌کنند.

جمع‌بندی

بنابراین با توجه به روایت فوق مشخص می‌شود که ضمیر در «عَلَيْهَا» به «سَقَر» بر می‌گردد و این نوزده فرشته‌ای که در آیه سی‌ام نام برده، موکلین عذاب در «سَقَر» هستند و بدین صورت این روایت، اختلاف میان مفسران را حل می‌کند.

۶. یقین پیدا کردن اهل کتاب و افزایش ایمان مؤمنان (آیه ۳۱)

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾

شان نزول ذکر شده برای این آیه (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۶؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۱) و همچنین سیاق آیات نشان می‌دهد که مخالفان رسول خدا ﷺ پس از نزول آیه ۳۰ که عدد موکلان بر «سقر» در آن ذکر شده بود، به تمسخر این عدد پرداختند و آیه ۳۱ نازل شد (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸۸). خداوند در این آیه چندین دلیل برای بیان تعداد ملائکه عذاب برمی‌شمرد که از جمله آن‌ها «آزمایش و امتحان کفار» و «یقین پیدا کردن اهل کتاب» است.

در مورد اینکه اهل کتاب به چه چیزی یقین پیدا کنند، نظرات متفاوتی در تفاسیر بیان شده: الف) آن‌ها یقین کنند قرآنی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده، حق است، چون می‌بینند قرآن مطابق کتاب آسمانی ایشان است (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۶)؛ ب) یهود و نصاری علاوه بر یقین به حقانیت قرآن، بر نبوت رسول خدا ﷺ (تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۹؛ کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۲۴؛ الجوهر الثمین، ج ۶، ص ۳۱۶) و راستگویی ایشان از آن جهت که از مطلبی خبر می‌دهند که در کتب آن‌ها نیز هست بدون آنکه این کتاب‌ها را خوانده یا فراگرفته باشند (التبیان،

ج ۱۰، ص ۱۸۱؛ مجمع البیان، همان)، نیز یقین پیدا کنند؛ بنابراین تا به اینجا اختلاف مفسران در این مورد بود که اهل کتاب به چه چیزی یقین پیدا کنند.

در ادامه آیه از دیگر دلایل بیان تعداد موگّلین عذاب در سقر، «افزایش ایمان مؤمنان» بیان شده است. در بعضی تفاسیر در مورد چگونگی این امر گفته شده زمانی که اهل کتاب این خبر قرآن را به جهت موافقت با کتاب‌های آسمانی خود تصدیق کنند، مؤمنان نیز ایمانشان به پیامبر ﷺ زیادتر می‌شود (التبیان، همان؛ مجمع البیان، همان). آیت‌الله ملکی میانجی درباره این نظر می‌نویسد:

دلیلی وجود ندارد حتماً آنچه که باعث ازدیاد ایمان مؤمنان می‌شود، یقین اهل کتاب و تأیید ایشان باشد، بلکه بیان این عدد همان‌طور که می‌تواند موجب یقین پیدا کردن اهل کتاب و آزمایش کفار شود، می‌تواند موجب افزایش ایمان مؤمنان نیز بشود و شاید منظور این است که مؤمنان به قرآن کریم، ایمان به محکّمات آن و متشابهات آن برایشان یکسان است و می‌گویند: «يقولون أمانا به كلّ من عند ربنا» (آل عمران، ۷)؛ بنابراین، به صورت تعبدی به این عدد اذعان می‌کنند و آن را با اخلاص تصدیق می‌کنند و تسلیم اخبار خداوند می‌شوند و بدین شکل بر ایمانشان می‌افزایند (مناهج البیان، جزء ۲۹، صص ۱۹۵-۱۹۶).

بنابراین، در این قسمت آیه نیز اختلاف در این مورد است که این زیاد شدن ایمان مؤمنان، وابسته به یقین پیدا کردن اهل کتاب و در طول آن است و یا امری مستقل و در عرض دیگری قرار دارد و ثانیاً در مورد این مسئله نیز اختلاف وجود دارد که ایمان مؤمنان به چه چیزی زیاد می‌شود.

در ادامه آیه نیز در مورد عبارت ﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ در تفاسیر آمده است که این جمله تأکید برای یقین پیدا کردن اهل کتاب و ازدیاد ایمان مؤمنان است (تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۵۰؛ کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۲۴؛ الجوهر الثمین، ج ۶، ص ۳۱۶؛ روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۴۰)؛ یعنی دیگر اهل کتاب و مؤمنان در خبر قرآن و تعداد مأموران عذاب شک نکنند (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۸۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۷) و نیز گفته شده کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان آورده و یا ایمان نیاورده‌اند، پس از تدبّر و تفکّر به صحت نبوت ایشان یقین پیدا کنند (مجمع البیان، همان)؛ بنابراین، در این قسمت نیز در مورد اینکه این افراد در چه چیزی شک نکنند، دو دیدگاه متفاوت ذکر شده است.

همان طور که ملاحظه می شود نظرات متفاوتی در شرح و توضیح این عبارات در این آیه از جانب مفسران مطرح شده است که در مورد وجوه اختلاف هر قسمت توضیح دادیم.
در روایتی که «محمد بن فضیل» درباره معانی این آیات از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال می کند، ایشان ابهامات موجود در آیه را اینگونه بیان کرده اند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ... قُلْتُ: «لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» قَالَ: يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَوَصِيَّهُ حَقٌّ. قُلْتُ: «وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا» قَالَ: وَيَزِدَادُونَ بِوَلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَانًا. قُلْتُ: «وَلَا يَزْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ» قَالَ: بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام. قُلْتُ: مَا هَذَا الْإِزْتِيَابُ؟ قَالَ: يَعْنِي بِدَلِكِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فَقَالَ وَلَا يَزْتَابُونَ فِي الْوَلَايَةِ؛

محمد بن فضیل گوید: درباره آیه «لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» پرسیدم، امام کاظم علیه السلام فرمودند: یعنی یقین کنند که خدا و رسولش و وصی او حق هستند. گفتم: «وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا»، فرمودند: ایمانشان را به ولایت وصی بیفزایند. گفتم: «وَلَا يَزْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ» فرمودند: یعنی نسبت به ولایت علی علیه السلام. گفتم: این تردید و شک چیست؟ فرمودند: مقصود از آن اهل کتاب و مؤمنان است که خدا آن ها را یاد کرده، پس فرمودند: برای آن که در ولایت شک نکنند (الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۹۱؛ تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۱۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۷، ح ۲۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۲۸، ح ۱۱۲۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۳۸؛ الوافی، ج ۳، ص ۹۱۴).

جمع بندی

در این روایت موارد اختلاف نظر مفسران را که در بالا توضیح دادیم، بدین صورت شرح می دهد که منظور از یقین پیدا کردن اهل کتاب، یقین ایشان به حق بودن «خدا، رسول او و وصی رسولش» است و بر ایمان مؤمنان به «ولایت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام» افزوده شود و اهل کتاب و مؤمنان در حق بودن این «ولایت»، شکی به دل راه ندهند؛ بنابراین، این روایت در تفسیر این آیه نظر دیگری علاوه بر نظرات مفسران ارائه می دهد که به جهت اتصال گویندگان آن (اهل بیت علیهم السلام) به منبع وحی، بر سایر اقوال مفسران ارجح است و فصل الخطاب این اختلافات

می‌باشد. همچنین از متن روایت می‌توان فهمید که افزایش ایمان مؤمنان، معلول یقین اهل کتاب نیست، چون یقین اهل کتاب را در مورد سه مورد عنوان کرده ولی ایمان مؤمنان را تنها در مورد مسئله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرده، بنابراین با کمی تأمل مشخص می‌شود که رابطه علت و معلولی میان این دو نمی‌تواند حاکم باشد و ازدیاد ایمان مؤمنان یکی از معلول‌های تعیین تعداد ملائکه است (که تنها یکی از مفسران نزدیک به این معنا تفسیر کرده بود).

۷. مصداق هشداردهنده برای بشر (آیه ۳۶)

﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾

این آیه در مورد هشدار و انذار بشر است، اما در مورد اینکه «نذیر» صفت چیست، سه نظر بیان شده است: الف) صفت آتش (سقر)؛ ب) صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این آیه را به اول سوره مدثر متصل کرده‌اند که تقدیر آن چنین است: «قم نذیراً للبشر فأنذر»؛ ج) صفت خداوند متعال (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۸۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۰). علامه طباطبایی این دو نظر اخیر را قابل اعتنا نمی‌داند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۹۵). در مقابل آیت الله ملکی میانجی معتقد است که چون «سقر» از عوالم آتش است و انذار و تهدید و ترس از آن برای کفار و گناهکاران در خود آن نهفته است، توصیف سقر و نظائر آن به انذار و منذر صحیح نیست و چیزهایی همانند رجال و اشخاص و کتب و صحف با این وصف توصیف می‌شوند (مناهج البیان، جزء ۲۹، ص ۲۰۵)؛ بنابراین، مفسران در مورد اینکه «نذیر» در این آیه به چه کسی یا چه چیزی برمی‌گردد اختلاف دارند.

در روایتی از امام محمدباقر علیه السلام این آیه بدین صورت توضیح داده شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ... وَقَوْلُهُ تَعَالَى «أَنْهَا لِإِخْدَى الْكُبْرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» يَعْنِي مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله نَذِيرًا لِلْبَشَرِ فِي الرَّجْعَةِ؛

در آیات «أَنْهَا لِإِخْدَى الْكُبْرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» مقصود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که در رجعت، انذارکننده برای بشر است (مختصر البصائر، صص ۸۷-۸۸، ح ۵۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷۲۱، ح ۲۰۱۲ و ج ۵، ص ۵۲۲، ح ۱۱۱۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۲، ح ۱۰ و ج ۵۳، ص ۶۴، ح ۵۵).

نکته مهم در این روایت این است که «نذیر» می‌تواند صفت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد،

اگرچه که در ادامه معنای باطنی آیه را بیان کرده و تأویل آن را در زمان رجعت ایشان ذکر می‌کند که می‌توان گفت از نظر ارتباط این قسمت از روایت با ظاهر آیه، از نوع عموم و خصوص مطلق است زیرا قیام و انذار در زمان رجعت، از نظر زمانی زیر مجموعه انذار اول در حیات ایشان پس از امر رسالت است ولی از نظر گستردگی و کیفیت اعم از انذار ابتدایی است.

جمع بندی

با توجه به روایت فوق، نظری که کاربرد این کلمه را متناسب با چیزهایی همانند رجال، اشخاص، کتب و صحف می‌دانست و همچنین دیدگاهی که «نذیر» را صفت رسول خدا ﷺ بیان کرده بود، به روایت نزدیک‌تر است و در این دو مورد مفسران مطابق روایت حکم کرده‌اند.

۸. مصادیق «اصحاب الیمین» (آیه ۳۹)

﴿إِلَّا أَصْحَابَ الِیْمِیْنِ﴾

خداوند متعال در آیه «إِلَّا أَصْحَابَ الِیْمِیْنِ»، این گروه را از این نفوس مرهون در آیه قبل، استثنا کرده است (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۸۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۱). معانی و مصادیق مختلفی برای «اصحاب الیمین» ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:

الف) آن‌ها کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود (مجمع البیان، همان) که دارای عقاید حق و اعمال صالح بوده و جزء مؤمنین متوسط هستند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۹۶).

ب) آنان کسانی هستند که از سمت راست آن‌ها را می‌برند (مجمع البیان، همان).

ج) مؤمنانی هستند که مستحق ثواب‌اند (همان).

د) کسانی که گناهی ندارند (همان؛ التبیان، همان).

هـ) منظور ملائکه است (الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۵). علامه طباطبایی (المیزان فی تفسیر القرآن، همان) و آیت‌الله ملکی میانجی (مناهج البیان، جزء ۲۹، ص ۲۱۲) این قول را ضعیف می‌دانند، زیرا «اصحاب الیمین» در مقابل کفار و عصیان‌کاران از مردم قرار دارند که در رهن

۱. بعضی مفسران با توجه به روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام، مصادیقی همچون «اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان ایشان» را نیز ذکر کرده‌اند که در ادامه در قسمت روایات بیان خواهیم کرد.

هستند و مناسبتی در مقابله ملائکه معصوم از گناه با کفار و گناهکاران وجود ندارد و در سوره واقعه (آیات ۷-۱۳) مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند که اصحاب الیمین هم جزء گروه مردم هستند.

و آن‌ها کسانی هستند که از ضالین و گمراهان نیستند (التیان، همان).

ز) منظور بهشتیان است (همان).

ح) منظور اطفال (الکشاف، همان؛ کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۲۸) یا اطفال مؤمنین (التیان، ج ۱۰، ص ۱۸۶) است. آیت‌الله ملکی میانجی (مناهج البیان، همان) و علامه طباطبایی (المیزان فی تفسیر القرآن، همان) این نظر را ضعیف می‌دانند.

ط) با توجه به معنای لغوی «یمین» و به قرینه آیات بعدی که از حضور آن‌ها در بهشت خبر می‌دهد، «اصحاب الیمین» کسانی هستند که صاحب برکت یا قوت یا منزلت جلیل و یا هر سه خصوصیت در کنار هم می‌باشند (مناهج البیان، جزء ۲۹، ص ۲۱۰).

بنابراین، در معنای آیه و مصادیق «اصحاب الیمین» میان مفسرانی که در تفسیر آیه از روایات استفاده نکرده‌اند، اختلاف نظر وجود دارد. مصادیق این گروه در روایات زیر این‌گونه وصف شده‌اند:

الف) شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت ۱:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» قَالَ: شِبَعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام وَاللَّهُ هُمْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ؛

از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» سؤال شد، فرمودند: به خدا سوگند شیعیان امام علی علیه السلام، اصحاب الیمین هستند (تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۴، ج ۶۷۲).

روایت ۲:

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَهُ فَتَلَا رَجُلٌ هَذِهِ الْآيَةَ «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» فَقَالَ رَجُلٌ: وَمَنْ أَصْحَابُ الْيَمِينِ؟ قَالَ عليه السلام: شِبَعَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛

جابر بن عبدالله گوید: در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودیم مردی این آیه را خواند: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾. شخصی عرض کرد: «اصحاب الیمین» چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السلام فرمودند: شیعه امام علی بن ابیطالب علیه السلام (بشاره المصطفی لشعبة المرتضى، ج ۸، ص ۲، ج ۱۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۴۸، ح ۹۲).

ب) شیعیان اهل بیت علیهم السلام

روایت ۳:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» قَالَ: هُمْ شِيعَتُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ؛ امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ فرمودند: آنان شیعیان ما اهل بیت هستند (المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۱۳۹؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۳، ح ۶۷۱؛ تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۱۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۳۰، ح ۱۱۲۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۹، ح ۵۸؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۱۰۳۹).

در کتاب شریف الکافی نیز روایتی با همین مضمون از امام کاظم علیه السلام نقل شده است (الکافی، ج ۱، ص ۴۳۴، ح ۹۱).

ج) ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان ایشان

روایت ۴:

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا فَرَاتٌ] مُعْتَمِدًا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ [قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى] «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» قَالَ: نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا؛

امام محمد باقر علیه السلام در شرح آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ فرمودند: ما و شیعیانمان «اصحاب الیمین» هستیم (تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۳، ح ۶۷۰؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۳۰، ح ۱۱۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۶۱، ح ۶۱؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۱۰۳۸).

روایت ۵:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» وَ كُلُّ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُمُ الْمُرْتَهِنُونَ؛ ما و شیعیانمان «اصحاب الیمین» هستیم و هر کس ما اهل بیت را دشمن دارد، در اسارت اعمال خویش است (الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۰، ص ۸۷).

جمع بندی

با توجه به این روایات متوجه می‌شویم که منظور از «اصحاب الیمین»، «ائمہ اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و شیعیان ایشان» است و بدین ترتیب این روایات مصادیق دیگری از این عبارت را بیان می‌کنند که بالتبع چون از معصومان متصل به منبع وحی نقل شده‌اند، مراد اصلی آیه را بیان کرده و سایر اقوال زیاد قابل اعتماد نیستند چون دلیلی قطعی بر صحت آنها وجود ندارد.

۹. چپستی و محتوای کتاب درخواست شده از جانب کفار (آیه ۵۲)

﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً﴾

خداوند در آیات پیشین در مورد اعراض کفار از حق سخن می‌گوید و در این آیه یکی از بهانه‌جویی‌های آنها را برای این روی‌گردانی، درخواست کتاب‌هایی بیان می‌کند که در مورد چپستی و محتوای آنها، دیدگاه‌های متفاوتی از جانب مفسران مطرح شده است:

الف) کفار می‌خواستند بر هر یک از ایشان کتابی از آسمان به نام تک تک آنها نازل شود و گفته شود: از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیروی کن و به او ایمان بیاور (التبیان، ج ۱۰، ص ۱۸۸؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۲).

ب) آنها می‌خواستند کتاب‌هایی از جانب خدای متعال نازل شود که وعده برائت از عذاب و مژده نعمت فراوان به آنها بدهد تا آنها ایمان بیاورند و گرنه همچنان بر کفر خود باقی می‌ماندند (همان).

ج) تفسیر این آیه شبیه آیه‌ای است که خدای تعالی فرموده: (وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ)؛ و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم (اسراء، ۹۳) (همان). علامه طباطبایی این نظر را رد کرده و علت را این‌گونه توضیح

می‌دهد که مدلول آیه ۹۳ سوره اسراء این است که کتابی واحد از آسمان بر نبی اکرم ﷺ نازل شود که همه آن را بخوانند، ولی مدلول آیه مورد بحث این است بر هر یک از آن‌ها صحف منسره‌ای غیر از آنچه بر دیگری نازل شده، نازل شود که مشتمل بر دعوت حق و آنچه در قرآن است، باشد (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۹۹).

د) هر یک از آن‌ها می‌خواهد رسولی باشد که بر وی وحی شود و کتاب شریعت به او اعطا شود و مورد تبعیت قرار گیرد (مجمع البیان، همان؛ مناہج البیان، جزء ۲۹، صص ۲۲۹-۲۳۰، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۲۶۴).

ه) مردم به پیامبر اکرم ﷺ گفتند که در زمان بنی اسرائیل، هر کس مرتکب گناهی می‌شد، آن را در نوشته‌ای مکتوب کنار سرش می‌دید، اگر راست می‌گویی چرا چنین نوشته‌ای بر ما نازل نمی‌شود؟ (التبیان، همان، الکشاف، ج ۴، ص ۶۵۸).

با توجه به مطالب فوق، مفسران در مورد محتوای کتاب‌های درخواستی و مفهوم کلی آیه اختلاف نظر دارند. در روایتی امام باقر علیه السلام در مورد مفهوم این آیه و این درخواست کفار این‌گونه توضیح می‌دهند:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنْشَرَّةً» وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا مُحَمَّدُ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يُذْنَبُ الذَّنْبَ فَيُصْبِحُ وَ ذَنْبُهُ مَكْتُوبٌ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ كَفَّارَتُهُ. فَتَنَزَّلُ جِبْرَائِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ قَالَ: يَسْأَلُكَ قَوْمُكَ سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الذُّنُوبِ فَإِنْ سَأَوْا فَعَلْنَا ذَلِكَ بِهِمْ وَ أَحَدْنَاهُمْ بِمَا كُنَّا نَأْخُذُ بِهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَزَعَمُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَرِهَ ذَلِكَ لِقَوْمِهِ؛

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنْشَرَّةً» فرمودند: سبب نزول این آیه آن بود که مردم به رسول خدا ﷺ گفته بودند: ای محمد به ما چنین رسیده که در بنی اسرائیل هر کس مرتکب گناهی می‌شد صبح، گناه و کفاره گناه خود را در نوشته‌ای پهلوی سرش می‌دید، (چرا در این امت چنین نیست؟). جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و عرضه داشت: قوم تو سنت جاریه در بنی اسرائیل درباره گناهان را خواستند، اگر بخواهند ما با ایشان نیز همان رفتار را می‌کنیم و آنان را به همان عذاب‌هایی که بنی اسرائیل را گرفتیم می‌گیریم. پس مردم حس کردند رسول خدا ﷺ دوست ندارد که چنین سنتی در امتش جریان یابد. (تفسیر القمی، ج ۲،

ص ۳۹۶: نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۰، ح ۳۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۳۱،
ح ۱۱۲۰؛ کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۴۶.

جمع بندی

اختلاف مفسران در شرح این آیه را می توان این گونه حل کرد که یکی از اقوال ایشان که آیه را ناظر به وجود نوشته ای مکتوب در کنار شخص گناهکار حاوی گناهانش و کفاره آن (همانند بنی اسرائیل) می داند، بیشتر مطابق روایت است.

نتیجه گیری

با مطالعه گسترده و عمیق در کتب تفسیری نتیجه می گیریم مفسرانی که آیات قرآن را بدون در نظر گرفتن روایات معصومان علیهم السلام تفسیر می کنند، اختلافات بسیاری در اقوال آنها و تعارضاتی در نظراتشان نسبت به یکدیگر یافت می شود که گاه تعدد این اقوال بسیار و رد و نقدهای مفسران در مقابل یکدیگر، انسان را در فهم صحیح آیات دچار اشکال می کند. در این پژوهش با بررسی آیاتی از سوره مدثر که مفسران در تفسیر آنها اختلاف داشتند و سپس بررسی روایات تفسیری مربوطه، توانستیم تا حد امکان نشان دهیم که میانجی گری روایات در حل این اختلافات قابل اثبات است؛ بدین ترتیب که روایتهای تفسیری بین این دیدگاههای مختلف و بعضاً متعارض، برخی را بر برخی دیگر ترجیح داده، یا بعضی نظرات را صراحتاً رد کرده، یا به نحوی میان نظرات مفسران - با توجه به منطوق روایات - جمع مقبولی را ارائه می دهند و یا اینکه روایت، با بیان تفسیر دیگری غیر از تفاسیر مفسران، مفهوم قابل اعتمادتری از آیه را ارائه دهد؛ بنابراین به این نتیجه مهم و اساسی می رسیم که در تفسیر آیات الهی، ناچار باید از منبع اصلی تفسیر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت مطهر ایشان علیهم السلام هستند، استفاده شود و خصوصاً در مواردی که مفسران در تفسیر آیات اختلاف نظر دارند، می توان با رجوع به روایات تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام که متصل به وحی هستند، به حل این اختلافات پرداخت.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد، تحقیق و تصحیح: غفاری، علی اکبر و محرمی زرندی، محمود، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، المجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۴. البرهان فی تفسیر القرآن، البحرانی، السید هاشم، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثة قم، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ه.ق.
۵. بشارة المصطفی لشبیعة المرتضی، الطبری الآملی، عمادالدین أبی جعفر محمد بن أبی القاسم، نجف: المكتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه.ق.
۶. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، الحسینی استرآبادی، السید شرف الدین، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۹ ه.ق.
۷. التبیان فی تفسیر القرآن، الطوسی، محمد بن الحسن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، با مقدمه: آغا بزرگ تهرانی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۳ ه.ق.
۸. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، المصطفوی، حسن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ه.ش.
۹. تفسیر مناہج البیان، الملکی المیانجی، محمدباقر، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۰. تفسیر أحسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر، تهران: بنیاد بعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۱. تفسیر الصافی، فیض الکاظمی، ملا محسن، تحقیق: اعلمی، حسین، تهران: الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۲. تفسیر القمی، القمی، علی بن ابراهیم، قم: مؤسسه دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۱۳. تفسیر فرات الکوفی، الکوفی، فرات بن ابراهیم، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق.
۱۴. تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، القمی المشهدی، محمد بن محمدرضا، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ه.ش.

۱۵. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ه. ش.
۱۶. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۷. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، الحرّ العاملی، محمد بن الحسن، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.
۱۸. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابویه (الصدوق)، محمد بن علی، قم: دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۹. الجامع لأحكام القرآن، القرطبی، محمد بن احمد، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ه. ش.
۲۰. الجعفریات (الأشعثیات)، محمد بن محمد بن اشعث، تهران: مكتبة النینوی الحدیثة، بی تا.
۲۱. الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، الشیر، السید عبدالله، کویت: مكتبة الأفین، ۱۴۰۷ ه. ق.
۲۲. الخصال، ابن بابویه (الصدوق)، محمد بن علی، تحقیق و تصحیح: غفاری، علی اکبر، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ه. ش.
۲۳. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، السيوطی، جلال الدین، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه. ق.
۲۴. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، المغربی، ابن حیون، نعمان بن محمد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ه. ق.
۲۵. دعوات الراوندى - سلوة الحزین، الراوندى، قطب الدین، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۷ ه. ق.
۲۶. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، الألوسی، السید محمود، تحقیق: عبدالباری عطیة، علی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۲۷. روش شناسی تفسیر قرآن، بابایی، علی اکبر و دیگران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸ ه. ق.
۲۸. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، الفتال النیشابوری، محمد بن احمد، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۲۹. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحسکانی، عبیدالله بن احمد، تحقیق: محمودی، محمد باقر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق.

۳۰. فی ظلال القرآن، سید بن قطب بن ابراهیم الشاذلی، بیروت: دارالشروق، چاپ هفدهم، ۱۴۱۲ ه.ق.
۳۱. قاموس قرآن، قرشی، سید علی اکبر، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ه.ق.
۳۲. کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۳. کتاب العین، الفراهیدی، خلیل بن أحمد، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه.ق.
۳۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، محمود بن عمر، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۵. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۳۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الطبرسی، فضل بن الحسن، مقدمه: بلاغی، محمد جواد، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۳۷. المحاسن، البرقی، احمد بن محمد بن خالد، قم: دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه.ق.
۳۸. مختصر البصائر، الحلّی، حسن بن سلیمان بن محمد، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۱ ه.ق.
۳۹. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم المجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۴۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، النوری، حسین بن محمد تقی، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۸ ه.ق.
۴۱. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، الفيومی، أحمد بن محمد، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۴۲. معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، أحمد، تحقیق و تصحیح: هارون عبد السلام محمد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۴۳. مفردات ألفاظ القرآن، الراغب الأصفهانی، حسین بن محمد، بیروت - دمشق: دار القلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ه.ق.
۴۴. مکارم الأخلاق، الطبرسی، حسن بن الفضل، قم: شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ه.ق.
۴۵. المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبائی، السید محمد حسین، قم: دفتر انتشارات اسلامی

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ه.ق.

۴۶. نهج البلاغه، امیرالمؤمنین امام علی بن ابیطالب علیه السلام، قم: نشر معارف، ۱۳۹۰ ه.ش.

۴۷. الوافی، فیض الکاظمی، ملا محسن، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ه.ق.

Archive of SID

ملخص الأبحاث و المقالات باللغة العربية

نقله الى العربية: سيد جعفر حكيم

الأسس الحاكمة على سيرة النبي ﷺ في الأسرة

حجة الله بييات^١

محمد باقرى زادة الأشعري^٢

المخلص

إن سيرة النبي ﷺ في مجالات الحياة المختلفة بما فيها مجال الأسرة و الروابط الأسرية الحاكمة فيها تعدّ قدوة للجميع. حاولنا في البحث الحاضر أن نختار أهم النصوص الواردة في حياة النبي الأسرية و نستخرج منها الأسس الحاكمة في حياته ﷺ مع أعضاء أسرته؛ و انتهينا الى بعض الأصول الهامة نظير: «الاهتمام بالأسرة»، «الاهتمام بالمعنويات»، «الأخلاق»، «رعاية الأدب»، «الحكمة»، «الفكر الجمعي»، «المساهمة و التعاطف».

و نتيجة هذا البحث هي تهيئة الأرضية المناسبة للاقتداء بالنبي ﷺ في الحياة الأسرية و ذلك من خلال تكريس الأسس المذكورة في روابط أعضاء الأسرة. إذ لا ريب أن العمل بها سيؤدي الى قوة كيان الأسرة و الحيلولة دون عروض المشاكل المختلفة التي تهدده.

الألفاظ المحورية: سيرة النبي، سيرة النبي ﷺ، الأسرة.

١. عضو الهيئة العلمية في جامعة القرآن و الحديث.

٢. ماجستير في العلاقات - فرع الحج و الزيارة.

استخدام أسلوب السؤال و الجواب لبيان العقائد في القرآن و الحديث

الدكتور رضا برنجكار^١

على عباس آبادي^٢

المخلص

إن بيان العقائد في النصوص الاسلامية تابع لأسس معينة و يعتمد علي أساليب عديدة و أحد هذه الأساليب و التي استخدمت في القرآن و الحديث بكثرة نسبياً هي أسلوب السؤال و الجواب؛ و يحظى هذا الأسلوب بتأثير بالغ بسبب إثارته لذهن المخاطب و تحريكه للتعرف على الإجابة .

و الافادة من هذا الاسلوب له أنحاء عديدة ، منها: الإجابة على الأسئلة الصريحة للمخاطب و الإجابة على الأسئلة المقدره للمخاطب و إثارة التساؤل في ذهن المخاطب و طرح الأسئلة الإنكارية و تغيير و توجيه أسئلة المخاطب. الألفاظ المحورية: المنهجية، أسلوب البيان، العقائد، السؤال و الجواب.

دور الروايات التفسيرية في حل اختلاف المفسرين

(نطاق البحث: ظواهر آيات سورة المدثر)

انسية نجفی فرید^٣

المخلص

وردت سورة « المدثر » في الجزء التاسع و العشرين من القرآن الكريم و هي من السور المكية وفقاً لرأي أغلب المفسرين و من أوائل السور النازلة على النبي الأعظم ﷺ و المحور الذي يدور عليه موضوعها هو « الإنذار » و « لوم الكفار ».

المقال الحاضر مسخلص من أطروحة «التفسير الروائي لسورتي المدثر و القيامة وفق روايات أهل البيت (عليه السلام)» و بعد التبع الواسع لآراء المفسرين فيما يتعلق بتفسير آيات هذه

١. بروفيسور في جامعة طهران.

٢. ماجستير في علوم حديث (فرع الكلام و العقائد) / جامعة القرآن و الحديث.

٣. ماجستير علوم الحديث، فرع التفسير المأثور.

السورة توصلنا للنتيجة التالية و هي اختلاف وجهات نظر المفسرين في الكثير من الآيات و الفرضية التي يعتمد عليها هذا البحث هي أنه بالإمكان حل الخلافات المذكورة من خلال الرجوع للروايات التفسيرية المأثورة عن النبي ﷺ و أهل بيته عليه السلام - لاتصالهم بالوحي - و ترجيح بعض الآراء على بعض، أو رد بعض الآراء، أو الجمع بينها بلحاظ منطوق الروايات، أو التوصل لمفهوم أو ثقت من نص الرواية و غير ما نص عليه المفسرون. المقال الحاضر يتناول دراسة ظواهر آيات سورة المدثر و التي اختلفت آراء المفسرين فيها كما وردت روايات عن المعصومين في كتبنا الحديثية و التفسيرية؛ و الهدف الأصلي لهذا البحث هو بيان دور الروايات التفسيرية المأثورة عن المعصومين عليه السلام في حل الخلاف الموجود بين المفسرين في تفسير بعض الآيات. الألفاظ المحورية: سورة المدثر، اختلاف المفسرين، الروايات التفسيرية المأثورة عن المعصومين عليه السلام.

عوامل نجاح نهج البلاغة في استقطاب اهل السنة

محدثة رشیدی باجگان^۱

المخلص

منذ حياة أمير المؤمنين عليه السلام و حتى اليوم تأثر الكثير من أصحاب المذاهب المختلفة بشخصية أمير المؤمنين و كلامه و استشهدوا في مؤلفاتهم بكلماته عليه السلام، بل ألف بعضهم كتباً تضم كلماته عليه السلام.

و قد ألف علماء الفريقين قبل كتاب نهج البلاغة و بعده كتباً تضم كلمات أمير المؤمنين عليه السلام، إلا أن نهج البلاغة قد حظي بإقبال لم يحظ به كتاب آخر بين الشيعة و السنة. المقال الحاضر يحاول تسليط الأضواء على علل ذلك؛ و من جملة مزايا كتاب نهج البلاغة بين كتب الحديث و التي جعلته متميزاً فيما بينها و أدت الى استقطابه لعلماء السنة أيضاً هي أن السيد الرضي اقتطف الكلمات البليغة من بين كلمات أمير المؤمنين عليه السلام النورانية، مضافاً لترتيبه و تنوع مواضيعه و ما حظي به مؤلفه السيد الرضي

۱. ماجستير من كلية القرآن و الحديث، فرديس طهران.

من منزلة بين علماء المسلمين حيث إن له منزلة عند علماء أهل السنة أيضاً. من جانب آخر فإن تأليف نهج البلاغة ونشره في المقطع التاريخي الذي كان فيه التعامل بين علماء الشيعة و السنة، كان له دور بالغ في انتشاره بين أهل السنة .
الألفاظ المحورية: نهج البلاغة، أهل السنة، البلاغة، السيد الرضي.

مقومات الاصلاح التعليمي للإمام علي عليه السلام بالاعتماد على نهج البلاغة

سمية عابدي^١

السيد هادي السيد وكيلي^٢

المخلص

تولى الإمام علي عليه السلام قيادة الأمة في الوقت الذي حرّف الأمراء السابقون عليه التعاليم الدينية و لهذا تولى عليه السلام إصلاح أمور الأمة ؛ و من هذه الانحرافات غياب قيمة التعقل و التعلّم، فالاصلاحات التعليمية تعالج بعض مجالات ثقافة الأمة و ذلك من خلال التعليم و التثقيف و خارجاً عن نطاق السياسة و الاقتصاد و العلاقات الاجتماعية و الفضائل الاخلاقية؛ و هدف أمير المؤمنين عليه السلام من هذه الاصلاحات هو تربية المجتمع بنحو بحيث يستخدم العقل و الفكر في جميع الأمور و عدم الإقدام على شيء إلا بعد العلم به؛ و أسلوبه في هذا المجال هو إيجاد الحافز و الداعي أولاً، ثم تقديم الرؤية الصحيحة للمجتمع ليستمدوا من الوحي و العقل و الفطرة و المصادر و المعايير الأخرى في التعرف على التعاليم الصحيحة و تمييزها عن غيرها؛ و إن العمل بالعلم و الوصول لمرتبة التقوى - والذي هو ثمرة للسير في مسار العبودية - هما من أهداف أمير المؤمنين عليه السلام في الاصلاحات التعليمية .

البحث الحاضر و من خلال نظرة تاريخية تحليلية يشير للانحرافات الفكرية و الأمور

١. ماجستير في نهج البلاغة، جامعة القرآن و الحديث / قم.

٢. عضو الهيئة العلمية في جامعة القرآن و الحديث.

المغايرة للتعلم في ذلك العصر، ثم يبين التعاليم العلوية في إصلاحها؛ وإن التعليم في نهج البلاغة لا ينتهي عند حد معين وإنما يسوق الانسان لتعلم جميع المعارف و العلوم التي تحدد بالانسان نحو العبودية .

الألفاظ المحورية: الامام علي عليه السلام، نهج البلاغة، التعليم، الاصلاحات التعليمية، العقل.

معنى التخريج و المعرفة التحليلية للمصادر النظرية لعلم التخريج عند أهل السنة

عباس المحمودي^١

شير محمد علي بور عبدلي^٢

المخلص

التخريج، يعني استخراج المتون، والمواضيع و المضامين و الطرق العديدة للحديث من مصادرها؛ و كان هذا الفن من أقسام قواعد الحديث أو دراية الحديث، إلا أنه صار بعد ذلك مستقلاً؛ و من آثاره معرفة نقاط ضعف الأحاديث و التعرف على مدى حجيتها؛ و قد خطأ أهل السنة خطوات في مجال تأطير هذا العلم بأطر علمية و تطبيقه عملياً، فمن الضروري تعرف الشيعة عليها ليؤسسوا علم التخريج أيضاً؛ و إن أحد النطاقات التي تركزت فيها مساعي أهل السنة في هذا المجال هي تأليف المصادر النظرية العديدة لعلم التخريج و لذلك فإن من الضروري القيام ببحث شامل للتعرف على هذه المصادر.

البحث الحاضر يهدف تبين معنى التخريج و التعريف بأهم الكتب المؤلفة في الأبحاث النظرية لهذا العلم و ذلك ليبين منزلة هذا العلم، مضافاً لإيضاحه لبعض الخطوط العامة للبحث من أجل القيام بالبحث في المدرسة الشيعية؛ و قد تناول القسم الأول من المقال دراسة حول مفردة التخريج، بينما تناول القسم الثاني و لأول مرة دراسة نص و مقدمة الكتب و عرف بها تعريفاً شاملاً، تحليلياً و مقارناً بين أهم المصادر النظرية للتخريج.

١. ماجستير في علوم الحديث و باحث في المركز التخصصي بعلوم الحديث في الحوزة العلمية بقم.

٢. عضو الهيئة العلمية في جامعة لرستان.

الألفاظ المحورية: كتب التخريج، قواعد و اصول التخريج، التعرف على نقاط ضعف الحديث، تقييم الحديث، علوم الحديث.

دراسة مسألة الموت و العالم التالي له في الآراء الكلامية للشيخين الصدوق و المفيد

(بالتأكيد على كتابي الاعتقادات و تصحيح اعتقادات الإمامية)

سميه خليلي آشتياني^١

المخلص

لما انتهى عصر حضور المعصومين عليه السلام و بدأ عصر الغيبة لإمام زماننا عليه السلام كان التراث الحديثي لأئمتنا الى جانب القرآن الكريم بمنزلة سفينة نجاة للشيعه في أمواج الفتن المتلاطمة و التي بلغت ذروتها في القرنين الثالث و الرابع؛ و جاءت المساعي الحميدة لعلماء الدين في هذا العصر - و خاصة الشيخ الصدوق - لتبين الآراء العقيدية و الكلامية للشيعه حيث ألفت كتاب الاعتقادات، معتمداً على الآيات الكريمة و الروايات الشريفة و أعقبه الشيخ المفيد عليه السلام حيث أعاد النظر في الكتاب و سماه تصحيح الاعتقاد، فأضاف له الاستدلال و الاستنباط العقلي بعد أن كان استدلاله نقلياً بحتاً؛ و قد تناول في أربعة عشر باباً من هذا الكتاب مسألة الموت و ما بعده و قد اختلف مع الشيخ الصدوق في بعض المسائل نظير تقسيم اهل الجنة، و وافقه في الكثير من المسائل، كما أنه بسط ما ذكره الصدوق في مسائل نظير مساءلة الميت في قبره؛ و قد صرح كلا هذين العالمين الجليلين بالبرزخ و عقداً باباً لهذا الموضوع.

الألفاظ المحورية: الشيخ الصدوق، الشيخ المفيد، تصحيح اعتقادات الإمامية، الموت، المعاد.

الإمام
الشيخ

نیم سال نامه علمی ترویجی - شماره هفدهم - بهار و تابستان ۱۳۹۳

١. طالبة دكتوراه في علوم القرآن و الحديث - الجامعة الإسلامية الحرة / فرع طهران المركزي.